فلسفه و عوامل موضع گيري هاي مختلف غرب، محافل بين المللي و اصحاب كليسا نسبت به پيامبر اكرم صلوات ا عليه و آله الطّيبين الطّاهرين و اصحابه ا

فلسفه و عوامل موضع گيري هاي مختلف غرب، محافل بين المللي و اصحاب كليسا نسبت به پيامبر اكرم صلوات ا عليه و آله الطّيبين الطّاهرين و اصحابه المنتجبين

نويسنده: طوبي كرماني[1]

بسم ا الرّحمن الرّحيم

يكي از اصولي كه همة مسلمانان و بلكه جميع پيروان اديان آسماني بدان معتقدند، اصل نبوّت و پيامبري است. ما معتقديم كه يكصدو بيست و چهار هزار پيامبران راستين از طرف خدا به نبوّت و پيام آوري بر انگيخته شده اندكه اوّلين آنها جناب آدم عليه السلام و آخرين آنان جناب خاتم صلوات ا عليه مي باشد. در ارتباط با مسألة نبوّت از ابعاد و زواياي مختلف اجتماعي- سياسي- اقتصادي فرهنگي و مبارزات آنان با مثلّث شوم زر و زور و تزوير و هدف از بعثت و ويژگي هاي انبياء و ضرورت بعثتشان و... مي توان به تفصيل سخن داشت و از همان ابعاد، مواضع غرب و محافل بين المللي را نسبت به پيامبر اكرم صلوات ا عليه بررسي و ارزيابي نمود ولي در اين مقاله، نويسنده ملتزم است كه از زاويه ديگري به مسأله پرداخته و از همان نگاه، برخوردها و مواجهه ها را بررسي و نمونه گذاري نمايد.

اگرچه پيرامون پيامبرشناسي، حدود هفت مسأله در كتب، مورد بحث و مداقّه قرار مي گيرد امّا مسألة معجزة "قرآن" پيامبر اعظم صلوات ا عليه در اين نوشتار منظور است با بياني كه خواهد آمد.

همة ما به حقيقت بزرگي واقفيم و به آن باور داريم كه ختم نبوّت به وجود ختم حقيقت تامّة بشري و به بياني ختم حقيقت الهي- محمّد مصطفي صلوات ا عليه - است كه " لولاكَ ما خَلَقتُ الاَفلاكَ". امّا در اين ميان، نه فقط مسلمانان كه نخبگان همة جوامع، دولتمردان و مهمتر از همه، اصحاب كليسا نيز به اين حقيقت بزرگ واقفند و باور دارند كه ختم نبوّت و رسالت به وجود نبيّ مكرّم اسلام است و اين يقين، در سايهٔ تجربهٔ عملي، بررسي هاي علمي و نيز از اخباري حاصل شده است كه در اديان الهي از وجود پيامبري صلوات ا عليه كه ختم نبوّت و معارف الهي است، سخن رفته است.

در طول تاريخ حيات اسلام از آغاز تا كنون، اين تجربهٔ عملي براي همگان ثابت شده است كه اگر مانع و يا موانعي بر سر راه انسانها نباشد حقيقت اسلام، دريافت و طلب قلبيِ آنها و فطرت پاكشان بوده و حتّي با وجود موانع عديده، عاشقانه به اسلام روي آورده و آن را طلب كرده اند.

در بررسي هاي علمي نيز به اين نتيجه رسيده اند كه قرآن، جامع جميع علوم بشري است و از اين رو، دستورات اسلام را مطالعه و احكام و قواعد و معارف آن را بدون ذكر نام اسلام، از بطن قرآن و سنّت و روايات، استخراج و بكار مي بندند. شايد يكي از كوچكترين نمونه هاي آن، اين خبر علمي باشد كه در رسانه ها از جانب دانشمندان منتشر گرديد كه انسان روزانه در معرض هزاران نوع موج و انرژي هاي مضرّ از طريق راديو، گوشي هاي هاي تلفن، وسايل برقي منازل و كارگاه ها و... قرار دارد كه براي سلامتي او بسيار مضر است امّا جالب اينكه اين امواج فقط از طريق اتصال و ارتباط بدن با خاك آنهم از طريق پيشانيِ انسان و با شرايطِ خاصّي كه به سمت جنوب باشد و زيباتر از آن به سمت كعبه و به صورت متناوب چند بار در روز صورت گيرد، تخليه مي گردند.

امّا از همه مهمتر اخبار متواتر و صحيحي است كه در اديان الهي قبل از اسلام، مضبوط است مبني بر وجود و ظهور پيامبري خاتم صلوات ا عليه و با نام و نشان وي كه در كتب عهد قديم و جديدِ تحريف نشده در دست اصحاب كليساست. داستان اين مرد مسيحي شنيدني است. مردي بنام رهبان بن اوس كه بعداً از اصحاب رسول خدا صلوات ا عليه گرديد، در بيابان گوسفند مي چرانيد. گرگي بيآمد و گوسفندي بر گرفت و فرار كرد. چوپان گفت عجب بي شرم گرگي و در پي او افتاد. گرگ روي به او كرد و گفت: از كار من تعجب مي كني؟ تعجب از تو بايد كرد كه محمّد صلوات ا عليه در ميان شماست و شما را بحق مي خواند و شما اجابت نمي كنيد. وي خدمت رسول خدا صلوات ا عليه آمده و اسلام آورد و بنام مكلّم

الذّئب يعني سخن گويندة با گرگ مشهور شد.[2] امام علي بن ابيطالب عليه السّلام مي فرمايد: "عَجِبتُ لِمَن يُنشِدُ ضالّتَه وَ لا يُنشِدُ نَفسه"[3] عجب دارم از كسي كه گمشده هاي كوچك و مادّيِ خويش را مي جويد ولي به دنبال گمشدة جان خويش نيست. و بواقع چنين است ك جان جانان يعني رسول خدا صلوات ا عليه كه جان و نفس همة عالم است، در ميان ما انسان هاست ولي از اين گمشده، سراغ نمي گيريم! كيست كه داستان سلمان فارسي را نداند كه اين مرد بصير، خانه به خانه، شهر به شهر، كشور به كشور گشت تا جان خويش را يافت و به آن پيوست و آرام گرفت و "سلمان منّا اهل البيت" شد.

در اديان، اين باور وجو دارد كه پيامبران گذشته يا بر خود، پيامبري داشته اند و براي ديگران دستوري نمي دادند يا پيامبري است كه خود، امام و رهبري دارد چنانكه لوط عليه السّلام پيرو ملت ابراهيم عليه السّلام بود و مردم را به كيش و آيين وي دعوت مي نمود يا پيامبري كه بر گروهي اندك يا بسيار مبعوث گشته است مانند حضرت يونس عليه السّلام كه فقط بر يكصد و سي هزار نفر مبعوث بود. چنانكه قرآن مي فرمايد "وَ اَرسَلناهُ اِلي مِأهِ اَلفٍ او يَزيدون".[4] و يا پيامبري كه خود نيز امام باشد مانند حضرت ابراهيم عليه السّلام چنانكه قرآن مي فرمايد: "وَ اِذِ ابتَلي اِبراهيمَ ربّهُ بِكَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ، قالَ اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِمامَاً وَ قالَ مِن ذُرّيَّتي، قالَ لايَنالُ عَهدي الظّالِمينَ[5]".

امّا چون حقيقت محمّدي صلوات ا عليه صادر اول و مظهر اسم اعظم و نبيّ حقيقي و قطب ازلي است، تمام انبياء در اصل خلقت و كمال فطرت و تقرّب به مبدأ متعال، تابع شئون ذاتي و محسّنات اخلاقي وي مي باشند چنانكه مي فرمايد: "اوتيت جوامع الكلم و لو كان موسي حيّاً لما وسعه الا اتباعي و نزلوني عن الربوبيه و قولوا فينا ما شئتم"[6]. و قال اميرالمؤمنين عليه السّلام "معرفتي بالنّورانيه معرفه ا"[7].

امّا يهوديان، عموماً دين موسي عليه السّلام را و مسيحيان به صورت غالب، دين عيسي عليه السّلام را مستمر دانسته و لذا هر يك دين بعد از خود را انكار و يا مربوط به آن قوم و قبيله و زمان و زبان دانسته اند. مثلاً قوم يهود به صراحت مي گويد نسخ در اديان و شرايع آسماني ممكن نيست و غرضشان از اين سخن، اثبات استمرار شريعت حضرت موسي عليه السّلام است. در اين مقاله، به دلايل آنها و پاسخ هاي محكمي كه داده شده است، نمي پردازيم كه غرض مقاله نمي باشد.[8] و يا نصاري، پيامبري محمّد صلوات ا عليه را پذيرفته ولي حيطة آن را به قوم عرب و عرب زبانان مي دانند.[9]

نكتة مهم ديگر اينكه صاحبان همة اديان الهي مي دانند كه پيامبران براي انتخاب و انتصاب، بايد داراي سه ويژگي برجسته باشند.

1 - داراي عقل، قوّه و دانش نظريِ قوي باشند. به بيان روشن تر و منطقي، نه صرفاً قادر باشند كه از مقدّمات معلوم به مجهولات دست يابند و به صورت اكتسابي آنها را درك و دريافت كنند بلكه از قوّة حدس بسيار بالا برخوردار باشند و به فرمايش قرآن " يَكادُ زيتُها يَضئُ وَ لَو يَمسَسهُ نارٌ"[10] يعني قوّة نظري و درّاكة وي چنان باشد كه آنچه را ديگران در سال ها به رياضت تعليم و تعلّم مي آموزند، او بتواند به اندك زماني بقوّه حدسِ صائبِ خويش دريابد و موجبات سعادت را به مردم برساند و حدس عبارتند از دريافتن مطلب توسّط عقل بوسيلة شواهد معلومي بدون درنگ و انديشه، خواه آنكه نفس به آن مشتاق باشد و يا اشتياق نداشته باشد و فكر عبارتند از جنبش نفساني بسوي مباديِ مطلوب و دريافتن حدود و اجزاي آن و بازگشت از مبادي بجانب مطلوب بوسيلة تشكيل تصوّرات و تصديقات.

2- داراي قوّه متصرّة قدرتمندي باشند تا كه در بيداري نيز بتوانند قوّة درّاكة خود را از عالم طبيعت بربايند و الواح قضا و قدر الهي را مطالعه و از عالم ملكوت، حقايق را درك و دريافت نمايند و احكام ربّاني و الطاف سبحاني را به مردم برسانند.

3- و نيز داراي عقل عملي و نيروي فعّاله – نيروي كنش- بسيار قوي باشند تا كه هيولاي عالم طبيعت را مسخّر خويش سازند تا كه بتوانند آنها را به هر صورتي كه بخواهند، بپوشانند و افعال خارق عادت و شگفت انگيز چون اژدها كردن هيولا و مادّة عصا – به امر الهي- و اِحياي اموات – به اذن الهي- ومعجزات ديگر انجام دهند تا مردم خليفه ا في الارض را بشناسند و با اشتياق وافي و ذوق كافي بامتثال وي بشتابند.[11]

امّا خاصيت نخستين از شرايط نبي(كمال عقل نظري و استعداد روحي) پايه و اصل دو خاصيت ديگر اوست زيرا به حكم " ا اَعلَم حَيثُ يَجعَلُ رِسالَتَهُ"[12] نبوّت به كسي داده مي شود كه استعداد دريافت الطاف الهي و فيوضات ربّاني را داشته باشد لذا حقيقت محمّدي صلوات ا عليه كه جامع كمالات وجودي و واجد تمام الطاف ربّاني و مظهر اسم اعظم الهي است، مخلوق اوّل و عقل كلّ و هادي سبُل و سيّد الانبيا و شرف المرسلين مي باشد و كتاب او، عظيم ترين كتاب آسماني است، چون در اعلي درجة فصاحت و بلاغت(از حيث ايجاز و حسن مطلع و مطابقت مقتضيات احوال و انواع تشبيهات و استعارات و فواتح سور و فواصل آيات) و در اقصي مرتبة معنا و معرفت(از جهت علم توحيد، علم اسماء و احكام الهي، علم اخلاق، علم معاد و درجات بهشت و دركات دوزخ) و در مقام ارفع تحدّي(در معرض معارضه

آوردن) قرار گرفته است چنانكه قرآن كريم در خصوص تحدّي قرآن آنهم در چهار مرحله، چنين مي فرمايد:

1- كتابي به مثل قرآن بياوريد:"قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الانسُ وَ الجِنّ ُ عَلي اَن يَأتوا بِمِثلِ هذَا القُرآنِ لا يَأتونَ بِمِثلِه وَ لَو كانَ بَعضُهُم لِبَعضٍ ظَهيراً"[13]

2- اگر مي توانيد ده سوره همانند قرآن بياوريد: "اَم يَقولونَ افتَريهُ قُل فَأتوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلُهُ"[14] " " اَم يَقولونَ افتَريهُ قُل فَأتوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلُهُ مُفتَريات"[15]

3- اگر مي توانيد يك سوره همانند قرآن بياوريد: "وَ اِن كُنتُم في رَيبٍ مِمّا نَزّلنا عَلي عَبدِنا فَأتوا بِسورَهٍ مِن مِثلِهِ وَادعوا شُهَدائِكُم اِن كُنتُم صادِقينَ"[16] "فَأتوا بِسورَهٍ مِن مِثلِهِ وَادعوا مَنِ استَطَعتُم مِن دونِ ا ِ اِن كُنتُم صادقينَ"[17]

4- اگر مي توانيد يك جمله زيبا به مثل جملات قرآن بياوريد: "فَليَأتوا بِحَديثٍ مِثلِهِ اِن كانوا صادِقينَ"[18]. ولي با وجودِ اينهمه تحدّيِ آشكار و مكرّر، هيچكس مثل آن را نياورده و نخواهد آورد.

نكته مهم ديگري كه لازم است ذكر گردد تا نتيجه گيري از مباحث، كامل باشد اين است كه اگر نفس ناطقة انسانيه(اعم از پيامبران و ديگر افراد) داراي نيروي ادراك و تحريك اند(عقل نظري و عقل عملي) پس نيروي ادراك نيز بر دو گونه است: 1- نيروي ادراك عقلي و ادراك معاني كليه و حقايق مرسله. 2- نيروي ادراك حسّي يا ادراك معاني جزئيه و صور شخصيه كه اين دو گونه ادراك و نيرو در ميان افراد، متفاوت است ولي پيامبران كه اشرف و اكمل افراد زمان خويش اند، نيروي درك كليات و نيروي درك جزئياتشان، نسبت به ديگران، بسيار قوي تر است. از سوي ديگر، حكمت الهي و فلسفة نزول پيامبران متعدد، بمقتضاي سخن "علي قدر عقولهم" مي باشد، از اين رو آنگاه كه منطقاَ عقول انسانها، اقتضاي دريافت محكمات احكام الهي را يافت، ختم نبوّت به همراه كلية معارف الهي جهت سعادت دنيوي و اخروي بشري اعلام و ابلاغ مي گردد.

بنظر مي رسد مطالب فوق در واقع مجموعه عواملي است كه موجب موضع گيري دشمنان آگاه به اسلام گشته است. به بيان روشن تر:

مخاطبين قرآن، همة انسان هاي در همة زمان ها است ولي دريافت كنندگان آن، برجستگان انسان ها از حيث درك و دريافت اند و ترتّب منطقي و تاريخي، گواه آن است كه پيامبرانِ قبل از اسلام، عمدتاً معجزاتشان براي ارضاي ادراك حسّيِ انسانها بوده است و از نوع مدرَكاتي است كه عوام انسانها و يا به عبارت ديگر، عامّة مردم – از دو ادراكي كه به آن اشاره شد يعني ادراك عقلي و معانيِ كليه و يا مدرَكات جزئي و شخصي- قادرند نوع دوّم را احساس و لذا درك و دريافت نموده و از آن راضي شوند چرا كه حواسّ ظاهري آنها، آن را مي يابد و بدان گرايش پيدا مي كند. امّا منطقاً طبيعي است كه ارضاي احساسي، نخبگان را كفايت نمي كند و در صدد اقناع عقلي اند و بهره هاي عقلاني و درك معاني كليه را مي جويند و اين نوع از ادراك است كه همراه انسانهاي انديشمند، خواست و لازمة وجود آنهاست(... رَبّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلاً سُبحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ).[19] لذا براي برجستگان ملل و امم، معجزه اي بايد كه اولاً دائمي، ثانياً حاوي و پيام آور معارف بلند انساني عقلاني باشد و بر خلاف معجزات محسوس، بطلان نپذيرد بلكه متعلق به همگان و همه زمان ها باشد چرا كه معجزات محسوس براي زمان افراد آن قوم، خارق عادت است و چون همة امور به حكمت الهي مبني بر اصل و رابطة علّي و معلولي است، در زمان هاي بعد، انجام آن مي تواند مقدور ديگران باشد يعني "امّت اين پيامبر از آوردن به مثل آن عاجز است"[20] و چون اديان آسماني قبل از اسلام موقّتي و گذرا و براي مدت زماني طولاني و يا كوتاه قابل اجرا بوده اند لذا معجزات آنان هم گذرا بوده و قابل بقا نيست ولي دين اسلام چون آييني جهاني و براي همة نسل ها تا دامنة قيامت پيام داشته و در همة عصرها لازم الاتباع است و ديني است جاودانه، به تناسب آن، معجزة پيامبر اسلام صلوات ا عليه يعني كتاب آسماني قرآن كريم نيز معجزه اي جاويدان است. اين كتاب در همة شئون لفظ و معنا و تحدّي معجزه است. اين كلام متقن الهي يعني قرآن چنانچه رفت، تحدّي و معارضة به مثل نموده است امّا در مراحل گوناگون و با همة انگيزه هايي كه دشمنان اسلام داشته اند، نتوانستند به مثل آن بياورند. امّا اين تحدّيِ قرآن براي هميشه و همة نسل ها بوده و خطابِ قرآن تنها به سخن سرايان و شاعران عصر پيامبر اختصاص ندارد و از اين رو، افراد و گروه هايي در طول تاريخ اسلام، تعصّب ها را كنار گذاشته و به اسلام گرويده اند و گروهي نيز به عناد خويش ادامه داده و تهمتها زده و مي زنند و آزارها و جنگ ها را بپا كرده و مي كنند.[21]

به گواه تاريخ، در عصر بعثت پيامبر اسلام صلوات ا عليه، مناطقي چون ايران، مصر و هند و چين، مراكز بزرگ تمدّن و داراي مدارس و دانشگاه ها بوده اند ولي محيط شبه جزيره العرب از هر نوع علم و صنعت و تمدّن خالي بود و جاهليت و توحّش بيداد مي كرد و يگانه چيزي كه در ميان آنها باوج كمال و سر حدّ ترقي و تعالي رسيده بود، فنّ شعر گفتن و صنعت فصاحت و بلاغت بود يعني خدايگان هاي شعر و ادب و فصاحت و بيان، در آن سرزمين خانه داشتند و اين فن به اندازه اي در نزد آنها اهميت داشت كه در مواقع مختلف، محافلي را براي معارضه و مقايسه اشعار و قصائد تشكيل داده و شعراي نامي و خطباي

بزرگ در آن شركت جسته و هر يك از اشعار و قصائد كه بليغ تر و فصيح تر بود، انتخاب و به خانة كعبه آويزان مي شد تا در موقع حج، قبائل مختلف عرب آن را ببينند تا كه سند افتخار و شهرت آنها در مجامع عرب گردد كه به "قصائد معلّقه سبعه" مشهور است. حال در چنين شرايطي، انساني كه مكتب نرفته و خط ننوشته،كتابي آورده است كه آوازة همة مشاهير را تحت الشّعاع قرار داده و در نهايت درجة از فصاحت و بلاغت درخشيدن آغاز مي كند و اين معنا را آشنايان به اساليب كلام و دانايان به علم معاني و بديع و بيان و آگاهان به ادبيات عرب مي توانند ادراك كنند كه با چه نظمي زيبا و بلاغتي بايسته و بياناتي سليس با بشر سخن گفته است.[22]

گفتگويِ تاريخيِ ميان وليدبن مغيره از شعرايناميِ عرب با ابوجهل شنيدني است و حكايت از اعجاز جاويدان فكري قرآن دارد. ابوجهل به وي مي گويد: در برابر قرآن چيزي بگو تا براي ما آبرو باشد.

مغيره مي گويد: " فما اقول فيه فوا ما منكم رجلٌ اعمل في الاشعار مِنّي و لا اعلم برجزه مِنّي و لا بقصيده و لا باشعار الجنّ وا ما يشبه الّذي يقول شيئاً من هذا وا انّ لقوله لحلاوه و انّه ليحطم ما تحته و انّه ليعلو و لا يُعلي".

قال ابو جهل: وا لا يرضي قومك حتّي تقول فيه. قال الوليد: فدعني حتي افكّر فيه فلمّا فكّر قال: هذا سحرٌ يؤثره عن غيره[23]

قرآن هم در سوره مدّثّر طيّ آياتي به اين قضيه اشاره نموده كه "اِنّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ، فَقُتِلَ كَيفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيفَ قَدَّرَ"[24]

يعني وليد انديشه كرد كه در باره قرآن چه بگويد؟ آيا بگويد سحر است يا كهانت ويا از جنيان است؟ و بالاخره اظهار كردكه "انّه سحرٌ يُؤثَر. آري هنگامي كه منطق هاي ضعيف و لرزان بشرِ بريده از وحي الهي، در برابر منطق قوي و چونان كوه پر صلابتِ سر سپردگان وحي الهي، نمي توانند مقاومت كند و منطق حق، باطل بي منطق را بزمين هلاكت مي كوبد، نوبت به اين اتّهاماتِ ناروا مي رسد و از هر اقدام غير انساني براي رسيدن به هدف استفاده مي كنند و در اين مشي، هدف وسيله را توجيه مي كند و اگر در قرن بيست و يكم و در دوران جاهليتِ مدرن مشاهده مي كنيد كه قلم به مزدوراني نظير سلمان رشدي رمان نويس جيره خوار و مزدور و خود فروخته سپرده مي شود تا به مقدسات يك ميليارد و اندي مسلمان اهانت شود و آيات قرآن را آيات شيطاني بخواند ويا كشيشاني در امريكا دستور به سوزاندن قرآن مجيد مي دهند و يا افرادي موظف به كشيدن كاريكاتورهايي مي شوند و يا اسلام، علت ترور و جنگ معرّفي مي

گردد، نه حرف تازه اي است و نه جاي تعجّب دارد. اينگونه افراد با اينگونه اعمال خويش، روي اباجهل ها و ابولهب ها را سفيد كرده و ثابت نمودند كه در عصر صنعت و تكنيك و عصر فضا و كامپيوتر هم، همچون انسان هاي وحشي و بي منطق پانزده قرن پيش وجود دارد كه تنها نقاب تمدّن و آزادي بيان را به صورت دارند زيرا تاب مقاومت در برابر منطق قرآن و نيز قدرت تحمّل عظمت اسلام و پيامبر سراسر رحمتش را ندارند. عظمت اسلام آنچنان آنها را به وحشت انداخته است كه دشمنان قسم خورده را به اعمال و رفتارهاي متعارض وا داشته است. از سويي اسلام را عامل خشونت اعلام مي كنند و از سوي ديگر افرادي چون رئيس جمهور امريكا با چهرة نفاق، ، در مجالس مذهبي مسلمانان شركت مي جويند.

"اگرچه علاوه بر قرآن، معجزات بسياري از رسول مكرّم اسلام صلوات ا عليه در كتاب ها نقل شده و اگرچه دانه دانة آنها ممكن است در حدّ تواتر نباشد و تواتر لفظي درست نشود ولكن متواتر از حيث معنا هستند يعني همة آنها بر يك قدر جامع دلالت دارند و آن اينكه پيامبر اسلام صلوات ا عليه داراي معجزات حسّيِ فراوان بوده است براي آنكه عوام مردم را راضي سازند"[25] امّا آنگاه كه معجزة پيامبر اسلام صلوات ا عليه و اوّلين و مهمترين معجزه وي، "ذكر" يعني قرآن مي باشد، كتابي انديشة انسان هاي فرهيخته را در همة زمان ها مخاطب مي سازد، كتابي كه هرگز نه در عصر ظهور و نه در آينده، بطلان نپذيرد چنانكه خودِ قرآن كريم مي فرمايد: "لايَأتيهِ الباطِلُ مِن بَينِ يَدَيهِ وَ لا مِن خَلفِهِ"[26]و هرگز طبيعت انسان ها از قرائت آن ملول و خسته نشده و گوش ها از شنيدن آن ناخوش نگرديده و گذشت زمان و ايراد شبهات، آن را كهنه و بي ارزش نساخته است، معجزه اي كه برجستگان عهد خويش و ساير ملل و امم را در همة زمان ها به تحدّي طلبيده و به بياني تحدّيِ جهاني نموده است، بايد كه مورد توجّه انديشمندان و متفكّران جهان و نيز مورد بغض حسودان و كج انديشان استكباري قرار گيرد.

حكايت زير، حكايت عيني و عجيبي است. متأسّفانه در كشورهاي مختلف بخصوص كشورهاي مهاجر پذير و پناهندگاني كه شديداً نيازمند كمك هستند، ميسيونر ها- كه غالباً مي توانند به زبان مهاجرين و پناهندگان سخن بگويند، آنها را تحت موعظه هاي چند ساعتي قرار داده و به ثمن بخس و وعده غذايي به آنها، به اصطلاح آنها را به دين مسيح در مي آورند زيرا در ازاي هر يك نفر آمار به سازمان ملل كه توانسته اند، مسيحي نمايند، كمك مالي خوبي از سازمان ملل دريافت مي كنند. روزي در چنين جمعي حاضر و پس از استماع سخنان باطل و شعاري آنها، ضمن ردّ مستند سخنانشان، جمله اي را خطاب به آنها ايرادكردم كه آيا چنين فردي كه از روي درماندگي، به دروغ زبان به تأييد شما مي گشايد، چگونه همكيشي شايسته و راستين براي شما خواهد بود؟ و حتي اگر واقعاً با چند ساعت موعظة شما مسيحي مي شود چگونه قابل اطمينان است زيرا كسي است كه اعتقادات ساليان دراز خويش را به قيمت يك وعده غذا

به شما فروخته است؟ اين سخنانِ بنده، با تشويق بسياري از شركت كنندگان روبرو شد امّا با غيظ و غضب منجي، مجبور به ترك محل گشتم. مشابه چنين تجربه اي براي نويسنده بسيار است. امّا جالب اين است كه در همين جوامع، در خصوص نخبگان و انديشمندان، نتيجة عكس داده است لذا ملاحظه مي كنيم قرآن در برخي از همين كشورهاي پيشرفته، كمياب مي گردد و مثنوي مولانا كه متأثّر از تعاليم اسلامي است، پر فروش ترين كتاب در امريكا و كانادا اعلام مي شود. همه اين شواهد، مصداق اين كلام رسول خدا صلوات ا عليه است كه فرمودند من به امّت خويش در قيامت افتخار خواهم نمود و قطعاً منظور ايشان، جهّال ملل نبوده بلكه آزادگان و عالمان و نخبگان، مراد پيامبر اعظم صلوات ا عليه مي باشد.

در سال 1389، فرمان كشيش امريكايي مبني بر سوزاندن قرآن مسلمانان را به بسياري از نخبگان جهان از جمله فرهيختگان كشور يونان، با پست الكترونيكي ارسال نمودم. پاسخ هاي دريافتي آنهم با استناد به قرآن، غير قابل تصوّر و شگفت انگيز بود و حكايت از مطالعه عميق آنها و شناختشان از اسلام بود. پاسخ ها از كساني بود كه باور كردنش، سنگين بود.

ذكر نمونه اي از بيشمار پاسخ ها براي عمق نفوذ اسلام در دل و انديشة فرهيختگان جهان، كافي است. دكتركاترينا پلئو كارگردان، هنرمند و رئيس مؤسسه هنري آركادياي يونان و مدرس دانشگاه هاي يونان و انگلستان، يكي از اين نمونه هاست.

تئاتر اركاديا

آتن:20 /9/2010

به: رايزني فرهنگي سفارت جمهوري اسلامي ايران در آتن

مخاطب: سركار خانم دكتر طوبي كرماني

رايزن علمي و فرهنگي. استاد دانشگاه تهران، ايران

عالي جناب دكتر كرماني- خواهرعزيز روحي من

به زبان مادري خود يعني به زبان يوناني اين نامه را مي نويسم زيرا بهتر مي توانم منظورم را كه دراين شرايط ازاعماق قلب انسان سرچشمه مي گيرد، بيان كنم

پيامي را كه با امضاي حضرت آيت ا سيد علي خامنه اي رهبرعاليقدر به امت اسلامي داده شده و برايم ارسال كرديد، دريافت كردم و ازاينكه مرا قابل دانستيد واين پيام مهم را برايم ارسال كرديد، بسيار سپاسگزارم

با شما صميمانه همدردي كرده و شديداً اظهارات واعمال احمقانه افراد جاهل را كه به اسلام و قرآن توهين مي كنند را، محكوم مي نمايم و بخوبي متوجه خشم و ناراحتي شما از اينگونه رفتار ها هستم.

همچنين به عنوان يک خانم مسيحي ارتدكس خجالت مي كشم كه اين افراد نادان و بي سواد، خود را مسيحي مي نامند و هويت مسيحي براي خود قائل هستند.

راه اسلام را انسانهائي الهي ومعنوي وشاعران بزرگ ايراني همچون سعدي، فردوسي، مولوي، غزالي حكيم صناعي، بايزيد بسطامي، خانم رابعه و ... وتعداد زيادي طي كرده اند كه هيچگونه اظهارات جهل آميز، نمي تواند برآنان سايه بيافكند و همانگونه كه شاعر ايراني صناعي دراشعار خود مي گويد:

" همچنانكه كور، نورآفتاب را نمي بيند، ولي گرماي آن را احساس مي كند، جاهلان نيز برگفتار قرآن تكيه مي زنند ولي قادر به درک آن نيستند".

چگونه ممكن است با بي احترامي در مورد قرآن مقدس حرف زد در حاليكه كه در آيه 64 سوره الفرقان مي فرمايد:

" بندگان خاص خداي رحمان، آنانند كه بر روي زمين به تواضع و فروتني قدم گذاشته و راه مي روند و هرگاه مردم جاهل به آنها خطاب و عتابي مي كنند، با سلامت نفس و زبان خوش، جوابشان مي دهند".

و جز اين است كه حضرت محمد(ص) پيامبر اسلام، تعصب را دشمن اسلام و پدرجهل ناميد.

فكر مي كنم فقط همين مقداركافي است كه انسان متوجه شود كه قرآن كريم،كتاب مقدسي است كه همدردي، نجات،عشق و رحمت و بخشش را مي آموزد، همانطوريكه در آيه108 سوره انبيا مي فرمايد: " اي

پيامبر(محمد ص) نفرستادم تورا مگر براي رحمت، بخشش و همدردي با عالميان".

مطمن هستم كه ايجاد اسلام هراسي و سياست هاي ضد مسلمانانيت استعمارگران، قلوب اكثريت مردم غير مسلمان را تسخيرنخواهد كرد و هميشه فقط بر روي لب هاي انسان هاي غير محترم باقي خواهد ماند.

فكر مي كنم كه اين مطلب به روشني در آيه 27 سوره نور چنين بيان شده است:

" زنان تبهكار، شايسته مردان تبهكار و مردان زشتكار شايسته زنان زشتكار است و بعكس زنان پاكيزه و نيكو، لايق مرداني اين چنين اند و اين پاكيزگان از سخنان بهتاني كه ناپاكان در باره آنها مي گويند، منزهند و از خدا براي اين پاكان، آمرزش و رزق نيكوست.".

با ابراز تاسف مجدد، اجازه دهيد نامه خود را با آيه 29 سوره نسا كه به عقيده متواضعانه من، بيانگر رحمت خدا به مخلوقات خود مي باشد، به پايان ببرم.

" خدا مي خواهد كار را بر شما آسان كند كه انسان، ضعيف خلق شده است ".

با درود و احترام و عشق به شما، خواهشمند است تاسف و تاثر ما را كه انسان هاي غير محترم با اظهارات خود در دل ما ايجاد كرده اند، به عالي جناب سفير محترم جمهوري اسلامي ايران در آتن و همچنين دولت محترم ايران اسلامي، ابلاغ فرمائيد. بار ديگراينگونه اظهارات بي خردانه را مجدداً محكوم مي نمايم .

با احترام صادقانه

خانم يوناني دوست شما

رئيس تئاتر اركاديا

دكتر كاترينا پلئو

ذيلاً اصل نامه تقديم مي آيد:

Cultural Organization "ARCADIA" - Dr. Katerina Paliou for Dr. Kermani

Wednesday, September 22, 2010 10:26 AM

From:

"Theatre Arcadia" <…>

View contact details

To:

>iwicro@yahoo.com"T. kermani" <

Message contains attachments

1 File (43KB)

· letter to Dr. Kermani.doc

My dearest sister in soul Dr. Kermani,

I send you this letter, according to your e-mail of the 17th of September 2010.

Please open the attached file.

With my best regards

Dr. Katerina Paliou

Doc:

SOCIE’TE’ DU DROIT CIVIL NON LUCRATIVE

ORGANIZATION NON GOUVERNEMENTAL

N.G.O. nbr. de reg. 437

MINIST`ERE HELLE’NIQUE DES AFFAIRES E’TRANG`ERES

4ième DE’PARTEMENT HELLE’NIQUE INTERNATIONALE DE’VELOPPEMENT COOPE’RATION

– HELLENIC AID-

‘ THEATRE ARCADIA ’

CRE’ATION ET INTERPRE’TATION

TH E’ ÂTRALE ARTISTIQUE ET LITE’RAIRE

Αθήνα, 20 – 09 – 2010

ΠΡΟΣ: ΜΟΡΦΩΤΙΚΟ ΤΜΗΜΑ

ΤΗΣ ΠΡΕΣΒΕΙΑΣ ΤΗΣ ΙΣΛΑΜΙΚΗΣ ΔΗΜΟΚΡΑΤΙΑΣ ΤΟΥ ΙΡΑΝ

ΣΤΗΝ ΑΘΗΝΑ

ΥΠ’ ΟΨΙΝ: ΜΟΡΦΩΤΙΚΗΣ ΣΥΜΒΟΥΛΟΥ

ΚΑΘΗΓΗΤΡΙΑΣ ΤΟΥ ΠΑΝΕΠΙΣΤΗΜΙΟΥ ΤΗΣ ΤΕΧΕΡΑΝΗΣ, ΙΡΑΝ

Δρ. ΚΕΡΜΑΝΙ ΤΟΥΜΠΑ

Αξιότιμη Δρ. Κερμανί,

My dearest sister in soul,

Σας γράφω στη μητρική μου γλώσσα, την Ελληνική, για να είμαι ακριβής στις εκφράσεις μου, οι οποίες σε τέτοιες περιπτώσεις πηγάζουν από την καρδιά του ανθρώπου.

Έλαβα την επιστολή, την οποία υπογράφει ο Σοφολογιότατος και Εξοχότατος Sayyed Ali Khamenei, Supreme Leader to the Islamic Ummah, και σας ευχαριστώ που μας τιμήσατε ώστε να γίνουμε κοινωνοί της ανωτέρω επιστολής.

Συμπάσχω μαζί σας, καταδικάζω απερίφραστα και αντιλαμβάνομαι πλήρως την οργή που επισύρουν οι πράξεις ανόητων, insane ανθρώπων, οι οποίοι προσβάλλουν τους πιστούς του Holy Quran και το Ισλάμ εν γένει.

Επίσης ως Ελληνίδα Χριστιανή Ορθόδοξη ντρέπομαι ιδιαίτερα που οι ανόητοι και αμόρφωτοι αυτοί άνθρωποι χρησιμοποιούν και τη θρησκευτική τους ταυτότητα, αποκαλώντας τους εαυτούς τους Χριστιανούς.

Το Holy Quran – από όσο μου επιτρέπει η διάνοιά μου και η καρδιά μου να αντιληφθώ – αναφέρεται και πρεσβεύει αυτό που αποκαλούμε Compassionate και Merciful.

Το Δρόμο του Ισλάμ, τον οποίο βάδισαν μεγάλα πνεύματα και μεγάλοι ποιητές όπως ο Saadi, ο Firdevsi, ο Gazneli Hakim – Senai, ο Bayezid-I Bestami, ο Edhemoglu Ibrahim, ο Kanberoglu, Osmanoglu Amr Sibeveyh, η Rabia και τόσοι άλλοι, δεν μπορεί να τον σκιάσει καμμία έκφραση αμαθών.

Και όπως λέει ένας στίχος του Πέρση ποιητή Senai:

“ Όπως ο τυφλός δεν βλέπει το φως του ήλιου, αλλά αισθάνεται τη θερμότητά του, έτσι και ο αμαθής στέκεται πάνω στα λόγια του Κορανίου και δεν διεισδύει στο Νόημά Του ”.

Πώς είναι δυνατόν να ομιλεί κάποιος χωρίς σεβασμό για το Holy Quran, που στο 64ο Εδάφιο του Κεφαλαίου ΑΛ-ΦΟΥΡΚΑΝ λέει:

« Οι δούλοι του θεού είναι εκείνοι που περπατούν επάνω στη γη με αξιοπρεπή τρόπο και όταν τους απευθύνουν το λόγο οι αμαθείς λένε: « Ειρήνη » »;

Και μήπως ο Holy Prophet Mohamed δεν ονόμασε το φανατικό εχθρό του Ισλάμ πατέρα της αμάθειας Εμπού Χεκίλ;

Θαρρώ πως και μόνο αυτό φτάνει για να αντιληφθεί κανείς πως το Holy Quran είναι το Ιερό Βιβλίο εκείνο που πρεσβεύει τη Συμπόνια, τη Λύτρωση, την Αγάπη και τη Συγχώρεση, όπως το 108ο Εδάφιο του Κεφαλαίου ΑΛ-ΑΝΜΠΙΓΙΑ λέει:

« Και δε σε στείλαμε παρά μόνο από συμπόνια για όλους τους ανθρώπους ».

Η ισλαμοφοβία και η antimouslim policy είμαι βεβαία ότι δεν μπορεί να περάσει στις καρδιές της συντριπτικής πλειονότητας των μη Μουσουλμάνων και θα παραμείνει για πάντα στα χείλη ασεβών ανθρώπων.

Αυτό νομίζω ότι καταδεικνύεται ξεκάθαρα στο 27ο Εδάφιο του Κεφαλαίου ΑΛ - ΝΟΥΡ που λέει:

« Η διαφθορά είναι για τους διεφθαρμένους ανθρώπους και οι διεφθαρμένοι υπέρ της διαφθοράς. Η αρετή είναι για τους ηθικούς ανθρώπους και οι ηθικοί είναι υπέρ της αρετής, αυτοί είναι αθώοι και δεν έχουν σχέση με όσα ισχυρίζονται (οι συκοφάντες). Γι αυτούς υπάρχει η συγχώρεση και η τιμητική φροντίδα ».

Αφού για μία ακόμη φορά σας εκφράσω τη βαθύτατη θλίψη μου, επιτρέψτε μου να κλείσω την

επιστολή μου με το 29ο Εδάφιο του Κεφαλαίου ΑΛ – ΝΙΣΑ, που κατά την ταπεινή μου γνώμη δείχνει όλη τη Συμπόνια του θεού προς τα δημιουργήματά Του:

« Ο Αλλάχ θέλει να ελαφρύνει τα βάρη σας, γιατί ο άνθρωπος είναι από την πλάση του αδύναμος ».

Χαιρετίζοντάς σας με σεβασμό και αγάπη , παρακαλώ μεταφέρετε στον Εξοχότατο Πρέσβυ της Ισλαμικής Δημοκρατίας του Ιράν στην Αθήνα τα οδυνηρά συναισθήματα που μας δημιούργησαν οι ασεβείς λόγοι, καθώς επίσης μεταφέρετε στην Αξιότιμη Κυβέρνησή σας τη θλίψη μου και την απερίφραστη καταδίκη για τέτοιου είδους ασεβείς ενέργειες.

Ειλικρινά δική σας

Η Ελληνίδα φίλη σας

Δρ. Κατερίνα Παλιού

Πρόεδρος

نتيجه اينكه پيام انساني عقلانيِ نجات بخش اسلام از يكسو،[27] سيرة فردي و اجتماعيِ شخصِ رسول گرامي صلوات ا عليه،[28] از سوي ديگر و نيز گرايش نخبگان جهاني به اسلام، اصحاب كليسا را در پاسخگويي به خواست عقلاني فرهيختگان جوامع و اتقان قرآن و دستورات اخلاقيِ آن، به شدّت دچار مشكل نموده و دولتمردان را در مقابله با توان ايمانيِ مسلمانان، در موضع پريشاني و تحيّر قرار داده است لذا يا بايد بپذيرند كه ديني برتر كامل تر و نجات بخش تر از اديان پيشين است و بپذيرند كه كساني كه از قافلة اسلام جامانده اند، عقب ماندگان فكري اند و يا همچنان به توطئه هاي خبيث خود ادامه دهند تا شايد چند صباحي ديگر به طول عمر ننگين خويش بيفزايند. هر دو گروه، كيان و كاشانة خود را كه با زر و زور و تزوير بنا كرده اند، چه در كشورهاي خود و چه با بيداريِ اسلامي در منطقه ، از دست رفته، مي بينند و از اين رو، دست به دامان كهانت و رمّالي شده و نداي پايان جهان را سر

مي دهند كه اوّل دي ماه، روز پايان جهان است.!

منابع:

قران مجيد

نهج البلاغه

زاهدي، زين الدين جعفر، خود آموز منظومه، بخش سوم، مشهد، چاپخانه خراسان، 1349

محمدي، علي، شرح كشف المراد، چاپ دوم، قم، انتشارات دار الفكر، 1371،

حلّي، علامه جلال الدين، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، قم، انتشارات مصطفوي، بي تا،

---

[1] . (دانشيار دانشگاه تهران. دانشكده الهيات و معارف اسلامي).

[2] . حلّي، علامه جلال الدين، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، قم، انتشارات مصطفوي، بي تا، ص280

[3] . امير مؤمنان علي بن ابيطالب(ع)،

[4] . صافّات/147

[5] . بقره/124

[6] . زاهدي، زين الدين جعفر، خود آموز منظومه، بخش سوم، مشهد، چاپخانه خراسان، 1349 ص229

[7] . همان

[8] . حلّي، علامه جلال الدين، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، قم، انتشارات مصطفوي، بي تا، ص282

[9] . همان، ص283 .

غير از مسيحيان و يهوديان، ديگران نيز در اين ميدان، صحنه آرايي كرده اند از جمله بهائيان كه مدعي اند اسلام را قبول دارند و پيامبر جعليِ عبدالبها را علَم كرده اند، مي گويند در قرآن، از اسلام و پيامبرش به خاتَم ياد شده است و خاتَم به معناي نگين انگشتري است يعني به معناي بهترين پيامبر در ميان پيامبران گذشته و نه به معناي خاتِم يعني پايان دهندة نبوّت. پاسخ آن است كه خاتَم به معناي خاتِم است و بمعناي نگيني كه به عنوان مُهر پايان نامه ها و احكام توسط حاكمان و پادشاهان استفاده مي شد و هرگز به عنوان زينت بكار نرفته است و براي اينكه اين مُهر به دست ديگران نيفتد و از آن سوء استفاده نشود، به صورت نگين انگشتري در آمده و در دست حاكمان و يا پادشاهان حفظ مي شد.

[10] . نور/ 35

[11] . زاهدي، زين الدين جعفر، خود آموز منظومه، بخش سوم، مشهد، چاپخانه خراسان، 1349 ص219-214

[12] . انعام/124

[13] . اسرا/ 88

[14] . يونس/ 38

[15] . هود/13

[16] . بقره/23

[17] . يونس/ 38 و هود/ 13

[18] . طور/ 34

[19]. آل عمران/ 191

[20] . محمدي، علي، شرح كشف المراد، چاپ دوم، قم، انتشارات دار الفكر، 1371، ص363

[21] . همان، ص384-385

[22] . همان، ص388

[23]. البيان، 70

[24] . مدّثر/18-20

[25] . محمدي، علي، شرح كشف المراد، چاپ دوم، قم، انتشارات دار الفكر، 1371، ص380

[26] . فصّلت/42

[27] . در پاسخ هاي ديگر به نامه ارسالي، مطالبي اين چنين آمده بود كه: ديني كه نامش سلم و صفاست، ديني كه بعد از ارتباط با خدا در چندين نوبت در شبانروز، پيامش در پايان نماز، ابلاغ سلم و صفا و سلامتي به ديگران است، ديني كه اعلام مي كند اسلام مبتني بر عدالت است و نه اينكه عدالت، متّخذ از دين باشد و دين و شريعت بدون عدالت، فاقد روح است، چگونه ممكن است دين خشونت و جنگ باشد!

[28] . ديني كه پيامبرش از شدّت رحمت، در روز فتح مكّه پس از سالیان دراز دشمني، كينه و آزار و اذيت دائمي مشركان با وي و مسلمانان، مشركين و كفار ظالم به حقوق مسلمانان را برايشان، از خدا طلب آمرزش مي كند" اللهم اغفر لقومي فانّهم لا يعلمون" و آن روز را روز مرحمت و مهرباني مي نامد"اليوم يوم المرحمه" ، پيامبري كه تمام اهتمامش، حفظ كرامت انساني است، چگونه ممكن است دين خشونت و جنگ باشد!